

۱۲ ژوئن ۲۰۲۵ - ۲۲ خرداد ۱۴۰۴

جنبش دفاع از مردم فلسطین، استیصال جمهوری

اسلامی و بازار مکاره "محور مقاومتی ها"

خالد حاج محمدی

جنبش جهانی دفاع از مردم فلسطین وارد دوره ای جدید شده است، دوره ای که هر نوع امید به سازمان ملل، نهادهای بین المللی، نهادهای حقوق بشری، به هر نوع اقدام عملی از جانب دولتهای مدعی دفاع از مردم فلسطین و "مخالفت" نسل کشی، به صفر رسیده است. دوره اقدام مستقل و دخالت مستقیم سازمانهای کارگری، نهادهای انساندوست مخالف نسل کشی، بشریت متمدن مدافع مردم فلسطین برای متوقف کردن ماشین کشتار دولت اسرائیل و برای وادار کردن دولتهای غربی به قطع حمایت از اسرائیل آغاز شده است. دوره از بورس افتادن "من در کنار اسرائیل ایستاده ام" و پایان یافتن کارایی عکس گرفتن دولتهای جنایتکار منطقه با معضل فلسطین و غروند و لفاظی های بی شرمانه آنها و بند و بست ها و کاسبکاری شان به نام مردم فلسطین. در این دوره نه تنها شاهد وسعت یافتن اقدامات قابل ستایش سازمانها و اتحادیه های کارگری در دفاع از مردم فلسطین و خصوصاً نقش کارگران بنادر و ممانعت آنها از حمل و نقل اسلحه به اسرائیل و از اسرائیل هستیم، نه تنها شاهد ادامه تظاهرات و تجمعات چند صد هزار نفره در سراسر جهان، در اروپا و آمریکا و خاورمیانه و... علیه اسرائیل و حامیان غربی او هستیم، که بعلاوه شاهد دو مارش بزرگ جهانی به غزه، علیه اسرائیل و برای توقف فوری نسل کشی هستیم.

مارش به غزه امروز به پدیده ای بزرگ تبدیل شده است و هزاران نفر از سراسر جهان به آن پیوسته اند. "ناوگان آزادی" (کشتی مادالین) با ۱۲ سرنشین در حرکتی نمادین روز اول ژوئن ۲۰۲۵ برای شکستن محاصره غزه توسط اسرائیل از بندر کاتانیا در سیسیل ایتالیا به سوی نوار غزه حرکت کرد و روز دوشنبه ۹ ژوئن در آبهای آزاد بین المللی در نزدیکی های غزه توسط اسرائیل متوقف و همه سرنشینان آن توسط تروریستهای اسرائیلی روبرو شدند. همزمان دو حرکت نمادین با حضور هزاران نفر زیر عنوان "مارش به غزه" و "کاروان مقاومت" به طرف گذرگه رفیع در غزه، که توسط

مردم امریکا علیه نژادپرستی و راسیسم دولتی

صفحه ۹

باید جلو اعدام را گرفت!

صفحه ۴

اعتصاب سراسری رانندگان و موج دستگیری ها

صفحه ۴

پشت و روی یک سکه از حمله کور وحشی ناسیونالیستی

صفحه ۶

آمریکا در بحران؛ گارد ملی و شکافهای اجتماعی

آسو فتوحی

بحران داخلی آمریکا در چند ماه اخیر وارد مرحله ای ساختاری و مزمن شده است. آنچه امروز در خیابانهای آمریکا، در اعتراضات، در شورشهای محلی، در برخوردهای مسلحانهی نیروهای امنیتی با شهروندان معترض می بینیم، صرفاً نتیجهی یک دوره کوتاه یا یک چهره سیاسی خاص نیست، بلکه برآیند تاریخی از دههها فشار نولیبرالیسم، تبعیض نژادی، فروپاشی همبستگی اجتماعی و دوقطبی شدن ساختار قدرت در قلب امپراتوری سرمایه داری است. در این میان، ترامپ نه آغازگر بحران، بلکه تسریع کننده و نماد عریان آن است.

دونالد ترامپ با عوامگرایی راستگرایانه اش، با از رو شمشیر کشیدن علیه حقوق شهروندی، علیه آزادی های سیاسی و مدنی، لایه های ظاهری و فریبنده نظم دموکراتیک سرمایه داری را کنار زد و تضادهای عمیق اجتماعی و اقتصادی آمریکا را به سطح آورد. او نه تنها با زبان نژادپرستانه خود، در قالب ضدیت با ضد مهاجران، شکافهای نژادی را تشدید کرد، بلکه با سیاست های مالیاتی اش به سود ثروتمندان و کاهش خدمات عمومی، فشار اقتصادی و معیشتی مضاعفی را بر طبقه ی کارگر و مردم وارد کرده است.

اما سیاست های اقتصادی ترامپ نه تنها نا برابری را درون جامعه آمریکا عمیق تر کرده، بلکه بذر بی ثباتی اجتماعی را نیز کاشته

صفحه ۷

در سایه یک استاندار ناسیونالیست کرد و اهل سنت

صفحه ۵

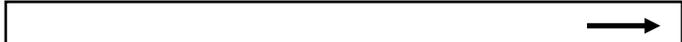
مصطفی اسدپور

خامنه ای؛ "ما مانده ایم چون حکومت ما دینی است!"

مظفر محمدی

صفحه ۸

آزادی برابری حکومت کارگری



اسرائیل از ماه مارس بسته شده است تا علاوه بر بمباران روزمره با قطع غذا و آب و امکانات پزشکی مردم غزه را دسته جمعی به قتل برساند، به راه افتاده است و حمایت وسیعی در سراسر جهان به خود جلب کرده است. تا کنون در سراسر جهان و خصوصاً کشورهای غربی هزاران نفر به کمپین "مارش به غزه" که با تجمع در قاهره ۱۲ ژوئن و حرکت به سوی رفح و نوار غزه در ۱۵ ژوئن تدارک دیده است، پیوسته اند. علاوه بر این روز ۱۰ ژوئن حرکتی از تونس به نام "کاروان مقاومت" به طرف قاهره و از قاهره به سوی نوار غزه و رفح توسط اتحادیه های کارگری و مدافعان مردم فلسطین در کشورهای افریقای شمالی، خصوصاً تونس، لیبی، مراکش، سازمان یافته است که هزاران نفر نیز به آن پیوسته اند. این کاروان که از تونس به راه افتاده است، با عبور از لیبی و مراکش قرار است در روز ۱۵ ژوئن در قاهره به کاروان "مارش به غزه" بپیوندد.

همزمان با این موج انسانی حمایت از مردم فلسطین در پاریس، لندن، برلین، روم، مادرید، استکهلم، واشنگتن و صدها شهر بزرگ و کوچک جهان، تجمعات دهها و صدها هزار نفره در دفاع از مردم فلسطین در جریان است. تلاشی توده ای و عمومی برای پایان نسل کشی، باز کردن همه گذرگاهها برای کمک رسانی فوری به مردم غزه، عقب نشین اسرائیل از غزه و مناطق اشغالی، بازسازی فوری غزه و ایجاد امکانات مناسب و پایان جنگ و بمباران و محاصره مردم فلسطین و پایان حمایت دولتهای غربی از اسرائیل، توسط مردم و به قدرت آنان در جریان است.

اسرائیل امروز بیش از همیشه نه تنها در جهان منزوی و مورد نفرت جهانیان است، نه تنها آینده ای روشن در انتظارش نیست که از درون خود این کشور اعتراضات در دفاع از مردم فلسطین و علیه نسل کشی راه افتاده است. امروز دیگر اعتراضات در این کشور از "اسرای ما را آزاد کنید" و خواست مذاکره با حماس برای آزادی آنها گذشته است و پایان نسل کشی و اشغال فلسطین به پدیده ای اجتماعی و گسترده تبدیل شده و فضای مسموم و راست این جامعه را با مشکل مواجه کرده است.

دولتهای غربی بیش از هر زمان زیر فشاراند و همگی مجبور شده اند، ریاکارانه لباس مخالفت با نسل کشی مردم فلسطین، پدیده ای که خود آنها در آن با اسرائیل شریک بودند، بپوشند. پرچم، "ما در کنار اسرائیل ایستاده ایم" که دول غربی به بهانه مقابله با حماس در دست داشتند و برای دفاع از دولت فاشیست اسرائیل با هم مسابقه گذاشته بودند، جای خود را به غرولند و جدا کردن حساب خود از اسرائیل داده است. دولت انگلیس، مستقل از کمکهای همه جانبه به اسرائیل و شرکت عملی در نسل کشی مردم فلسطین، در شرایطی که در تمام این مدت و تا امروز هم جنبها و هوپیمایهای شناسایی آنها در فلسطین برای جمع آوری اطلاعات برای ارتش اسرائیل جهت تعیین اهداف بمباران فعال است، به ناگاه و از ترس جنبش دفاع از مردم فلسطین، دو وزیر راست افراطی اسرائیل، اسموتریچ و بن گویر را "تحریم" کرده است. فشار این جنبش و ترس از گسترش آن، ترس از افزایش اعتصابات کارگری و ایست دادن به چرخ اقتصاد این ممالک توسط طبقه کارگر در اعتراض به همکاری آنها با اسرائیل دیگر حتی صدای ترامپ را هم در آورده است.

دولتهای مرتجع دنیای عرب، جمهوری اسلامی و ترکیه و...، که تاریخاً و خصوصاً در این دوره سعی کردند اهداف ارتجاعی خود را با پرچم دروغین "دفاع از مردم فلسطین" پیش ببرند و تلاش کردند نفرت بر حق از جنایات اسرائیل را دستمایه معامله و بند و بست خود با دول غربی قرار دهند، امروز از ترس این جنبش و عواقب آن همگی به دست و پا افتاده اند. هر کس به صورتی تلاش میکند دامنه غرولند و ادعای مخالفت با اسرائیل و جنایاتش را برای ساکت کردن مردم آزادیخواه و کاهش فشار داخلی افزایش دهد. کار به جایی رسیده که دولت امریکا به عنوان متحد اصلی و تاریخی اسرائیل ادامه نسل کشی را مانعی برای توافق و بستن قراردادهای اقتصادی با عربستان عنوان کرده است. فشار این جنبش در خود منطقه خاورمیانه ترس و هراس را در میان دولتهای مرتجع افزایش و آنها را مجبور کرده دوز اعتراض به نسل کشی فاشیسم اسرائیلی را افزایش دهند.

جنبش دفاع از مردم فلسطین و جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی در تخصصات خود با اسرائیل روی توحش و نسل کشی دولت اسرائیل از مردم فلسطین سرمایه گذاری بزرگی کرد و کوشید در میان بخشی از مردم در دنیای عرب، با پرچم "دفاع از مردم فلسطین"، اعتباری پیدا کند. کوشید روی نفرت عمومی و بر حق آنها از دول فاشیست و نژاد پرست اسرائیل در خدمت تقویت نفوذ منطقه ای خود و از جمله تقویت نیروهای "محور مقاومتش" استفاده کند تا بتواند از این موقعیت علیه طبقه کارگر و جنبش برابری طلبانه در ایران، کمک بگیرد.

جمهوری اسلامی که تاریخاً و سنتاً تلاش کرده است نفرت مردم آزادیخواه و انساندوست در ایران از توحش دولت اسرائیل علیه مردم بیگناه فلسطین را به دستمایه آنتی خود با آنان و تبدیل آنان به سیاهی لشکر خود کند، امروز زیر فشار جنبش جهانی حمایت از مردم فلسطین، چه در سطح بین المللی و چه در ایران، ناچار به تغییر تاکتیک و پزهای جدید است.

حضور این جنبش در ایران، هرچند خاموش تر از سایر جهان، چرا که زیر فشار جدا کردن حساب خود از حاکمیت امکان عرض اندام آشکاری چون سایر نقاط جهان را نداشت، پتانسیل رادیکال این جنبش در زدن مهر خود بر جدال طبقه کارگر و مردم آزادیخواه با جمهوری اسلامی و تبدیل اعتراض به نسل کشی در فلسطین به اعتراض به حاکمیت و ریاکاری آن، شکست نمایشهای ریکارانه حاکمیت، به نام دفاع از مردم فلسطین، از طرف مردم آزادیخواه در ایران و نه بزرگ مردم به تظاهراتهای حکومتی، همه و همه جمهوری اسلامی را وادار به عقب نشینی و تغییر تاکتیک کرد.

تلاش کرد امکان اعتراض "مستقل از دولت" و "غیر حکومتی"، اما کنترل شده و با همان پرچم ارتجاعی، را برای خودی های غیر مذهبی و سکولار، اینبار به نام چپ و چپگرایی باز کند و امکان تجمعات مسالمت آمیز و بی خطر را برای چپهای حکومتی و ضدکارگری باز کند.

در این میان از همه دیدنی تر بازار کسب و کار طیفی از روشنفکران در ایران است که به نام "محور مقاومتی" شناخته میشوند. ادعای آنها مبنی بر عروج "جنبشی نوین" در ایرن، و طبیعتاً زیر "رهبری" و به "ابتکار" آنها، پس از تظاهرات "مدافعین پرورحکومتی فلسطین" در اول خرداد ۱۴۰۴ دیدنی است. اگر از ادعاهای آنها کمی فاصله بگیریم و نگاه کنیم که چه اتفاقی بطور واقعی اتفاق افتاده است، چرا این جماعت چنین بی تابانه به هیجان آمده اند، چرا با حق بجانبی باور نکردنی و با مشتهای گره کرده رو به مردم ایران و علیه "بی تفاوتی آنها"، سنگر بسته اند، چرا رو به هزاران انسان مبارزه و برابری طلب مدافع فلسطین که سالیان درازی است با یکی از جنایتکارترین حاکمیتهای تاریخ در ایران برای برابری و آزادی در جنگ و جدالند، دهان باز کرده و آنها را نه تنها "بی تفاوت" که بعلاوه متهم به جنگیدن برای آرمان دشمن (بخوان آرمان اسرائیل) کرده اند. اگر به این ماجرا نگاه کنید متوجه تغییر تاکتیک جمهوری اسلامی و باز کردن دریچه ی برای اعلام وجود این طیف است که به نام ضدیت با اسرائیل، با جمهوری اسلامی و محور مقاومتش در منطقه نه تنها مشکلی ندارند که حماس و حزب الله و... را نیز ستایش میکنند. طیفی که با پرچم "ضد امپریالیستی" و با سرمایه گذاری بر نفرت از جنایات اسرائیل، در لباس چپ و با شعارهای پرطمراق و ادعاهای باورنکردنی، میکوشند به دکان بی رونق خود رونقی بدهند. این جماعت در روز اول خرداد تجمعی در مقابل دانشگاه تهران برای "دفاع از فلسطین برگزار کرده اند. فعالین آنها مدعی اند که بیش از صد نفر در این تجمع شرکت کرده و تجمع بدون هیچ ممانعتی از جانب جمهوری اسلامی و پلیس و وزارت اطلاعات برگزار و پایان یافته است. بعضی از فعالین آنها بعد از پایان تجمع در تعریف و تمجید از پلیس جمهوری اسلامی نوشته اند: "برخورد یا احترام و مهریابانه نیروی انتظامی بر ایمان بسیار قابل احترام و با ارزش بود." (خط تاکید از من است)

ابتدا بگذارید در مورد ارزیابی های مختلف فعالین این جماعت و نوشته های آنها در توصیف تجمع مقابل دانشگاه از زبان خودشان بخوانیم که نوشته اند:

"تجمع ۱ خرداد برخلاف هر آنچه در طول این چهار دهه در ایران شاهدش بوده ایم، با خود یادهایی را از آرمانی زنده کرد که میراث خوارانش از وجودش عاصی بودند و دشمنانش برای مرگش لحظه شماری می کردند تا بر سر مزارش مستانه برقصند. اما زهی خیال باطل!"

"در روز اول خرداد در مقابل دانشگاه تهران دوران تازه ای از انکشاف مبارزه طبقاتی در ایران آغاز شد. با این تجمع نیروئی وارد عرصه خیابان شد که برای بیش از چهار دهه اثری از آن نبود."

در نوشته ها و گفته های این جماعت تجمع مقابل دانشگاه که به قول خودشان همراه با "احترام و مهریابی نیروی انتظامی" همراه بوده است و در دست داشتن شعار "از غزه تا تهران، وحدت زحمتکشان"، به عنوان "حرکتی نوین و آغاز دوران تازه ای از انکشاف مبارزه طبقاتی" در ایران نام گذاشته اند!! که "بعد از چهار دهه برای اولین بار عروج و زحمتکشان منطقه را به وحدت دعوت کرده است."

در ایران با توجه به تمام تحولات و جدالهای عظیمی که روی داده است، با اعتصابات وسیع کارگری، با مقاومتها در زندان، با جنبش حق زن، با هزاران تجمع و اعتراض و اعتصاب از طبقه کارگر تا بازنشسته، پرستار، معلم، نسل جوان و اقلیت محروم جامعه، با دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ و اعتراضات وسیع ۱۴۰۱ و دهها هزار نفر در این اعتصاب و اعتراضات روانه زندان شده اند، که البته از جانب این جماعت تقیب شد، تجمعی آزاد و بدون هیچ مزاحمتی از جانب پلیس و



برای عرض اندام گروهها اسلامی نگذاشت.

آویزان کردن آرم "مارش به غزه" بر گردن هوادارن جنبشهای اسلامی در منطقه، جز بی آبرویی برای آنها نتیجه ای نخواهد داشت. هیاهوی این جماعت در درون محفل خود و در فضایی که جمهوری اسلامی برای آنها و امثال آنها باز کرده است، در بیرون محفل حقیر شان جز بی آبرویی بیشتر، نتیجه ای ندارد. سرنوشت اینها درست و بسیار دراماتیک تر از سرنوشت دگراندیشان حکومتی، اصلاح طلبان و "دانشجویان عدالتخواه" است. با این تفاوت که اگر "دانشجویان عدالتخواه" در سیستم جایی داشتند، این جماعت تنها ابزار اند. جامعه ایران متمدن تر و پیشروتر از آن است که چنین حواشی جانبی در سیاست ایران را امری جدی بگیرند، تکرار سرنوشت امثال حزب توده اگر بار اول تراژدیک بود این بار کمدی خواهد بود.



طبقه کارگر جهانی میتواند نقش محوری در فشار به اسرائیل و حامیان و شرکای آن و بر دول مرتجع منطقه داشته باشد. ورود همه جانبه این طبقه به چنین کارزار انسانی، نه تنها اسرائیل را بیش از هر زمانی منزوی و به این توحش عربان پایان میدهد، بلکه دست دولتهای مرتجع منطقه از معامله بر روی مصائب مردم فلسطین را قطع خواهد کرد.

ورود سازمان یافته طبقه کارگر به این جنبش و دفاع متحد آن از مردم فلسطین، دریچه ای برای ورود متحد این طبقه علیه فقر و محرومیت، علیه استثمار و بی حقوقی و علیه جنگ و جنایت و میلیتاریسم به وسعت جهان است.

بسیج، آنهم به قول صاحبانش صد نفره به نام "دفاع" از فلسطین، چنین جایگاه مهمی دارد؟ و این همه تعرف و تمجید از آن و زبان غیر بهداشتی علیه مردم ایران و... و نه علیه حکومت، نه حتی علیه اپوزیسیون پرو اسرائیل، بلکه علیه مردمی که به قول آنها سکوت کرده اند، این بدهکاری گستاخانه از کجا می آید.

پس از اعلام کمپین مارش به غزه و اعتراضات این دوره که در ابتدای این نوشته اشاره کردم، این جماعت که به دروغ خود را "شاخه ایرانی راهپیمایی به سوی غزه" معرفی میکنند، طی بیانیه ای به تاریخ ۱۳ خرداد ۱۴۰۴ - ۳ ژوئن ۲۰۲۵، زیر عنوان "فلسطین یا بربریت" منتشر کرده اند که قابل توجه است. در این بیانیه نوشته اند:

"نفس وجود اسرائیل، جنایت اصلی و تبلور تمام گناهان دوران ماست"

"ضمن اینکه ضدیت با طوفان الاقصی به واقع ضدیت با مبارزات فلسطین و تنزل فلسطینیان به قربانیانی که با اخلاق خوبی کشته میشوند است". چند که محوریت طوفان الاقصی با حماس بود، اما سایر گروههای مبارز فلسطینی هم در آن مشارکت داشتند و نباید با برجسب بنیادگرایی دینی برای اجرای اسلامهراسی سفارش شده توسط غرب را در مسیر تخریب فلسطین و اکتبر آن انداخت. بیشتر مردم فلسطین مسلمان اند و طبیعی است که با ابزارهای فرهنگی دم دستشان به مبارزه برخیزند. اسلام در آنجا مجرای است برای آه و فریاد مردم ستمدیده.

"انکه هنگام نبرد درخانه می ماند و در مبارزه شریک نمیشود، حتی از مبارزه پرهیز نکرده است، برای امر دشمن جنگیده است"

نمیتوان قرار گرفتن این جماعت در حاشیه جنبشهای مادر، در حاشیه جنبشهای اسلامی و ارتجاعی، که ظاهرا "ضد امپریالیسم" غرب هم هستند، را حتی اگر موضع و سیاست شان را در زوروق طلا هم ببینند، اگر هزار بار هم سوگند سوسیالیستی بخورند، از چشم هیچ انسان فهیمی مخفی کرد.

مهربانی پلیس و آزادی تجمع اینها (جنبش نوینی که برای اولین بار در چهل سال گذشته عروج کرده است) از جانب نیروی سرکوب دلیل بر موقعیت این جماعت و حمایت آنها از گروههای اسلامی و محور مقاومتی است.

نقش توحش اسرائیل امروز دیگر برای هیچ انسانی با یک جو وجدان، قابل بحث نیست و اما خواست پاک کردن اسرائیل و نفس وجود آن که این جماعت به آن اشاره کرده اند، روی دیگر سکه ای است که اسرائیل برای پاک کردن مردم فلسطین در پیش گرفته است. نابودی اسرائیل چیزی که امروز جناح تندرو حاشیه خود جمهوری اسلامی امثال شریعتمداری هم به راحتی بیان نمیکند و حتی حماس هم از آن اسم نمیبرد، نشان میدهد این جماعت کجا ایستاده اند. دفاع از ۷ اکتبر و "طوفان الاقصی" و گروههای شرکت کننده در آن از حماس تا جهاد اسلامی، به نام گروههای مبارز فلسطینی و مخالفت و ضدیت با آنها را ضدیت با مبارزات مردم فلسطین قلمداد کردن، عین ادعای خود این جریان است.

"چپ" محور مقاومتی، با دفاع از این گروهها به نام مردم فلسطین و مقاومت بر حق آنها در مقابل اسرائیل، و با دفاع از اسلام به عنوان "مجرای آه و فریاد مردم ستمدیده"، جایگاه خود را به عنوان حامی این جنبشها، حامی ارتجاع اسلامی به نمایش میگذارد. نقش اسلام و جنبش های اسلامی و جمهوری اسلامی در این منطقه لازم به بیان نیست. تبلیغات ضد انسانی دول غربی و حامیان اسرائیل و رسانه های آنها، توجیهی برای دفاع از ارتجاع منطقه و از جمله جمهوری اسلامی و گروههای متعصب مذهبی نیست. محور مقاومتی ها با "جنبش نوین" خود، جایگاه خود را در حاشیه جنبشهای ارتجاعی منطقه و در راس همه در حاشیه خود جمهوری اسلامی بیان میکنند.

اما جنبش یا "پویش نوین" این جماعت، بر خلاف ادعای آنها در سیاست ایران جدید نیست. اینها در سیاست و تحولات ایران چه امروز و چه در آینده، مستقل از اینکه در حاشیه همه تحولات قرار دارند، به درست به عنوان جریانات نئو توده ای شناخته شده اند. حزب توده و شاخه های فدایی و... که با شعار ضدیت با امپریالیسم امریکا در دوره عروج جنبش اسلامی حامی خمینی و جمهوری اسلامی بودند و نقش مخربی در تاریخ ایران داشتند، اما وزنه ای در سیاست ایران بودند. بعد از گذشت بیش از چهار دهه از آن تجربه، محفل "محور مقاومتی" با تحولات مهم جامعه انقلاب دیده ایران و بر خلاف هیاهوی خود، عمر زیادی نخواهند کرد. آنها فقط در منجلاب و باطلاقی به نام جمهوری اسلامی و ارتجاع اسلامی قادر به ادامه حیات اند. این گروه و امثال آنها با جمهوری اسلامی رفتنی هستند. اسلام پناهی آنها و عمق ارتجاع شان بالاتر و عربانتر از آن است که در میان مردم ایران بتوانند جایگاهی پیدا کنند. جنبش دفاع از مردم فلسطین در تمام این دوره با صدها تظاهرات بزرگ و مهم، جایی

اعتصاب سراسری رانندگان و موج دستگیری ها

یازده روز اعتصاب و تجمعات وسیع و سراسری رانندگان که بیش از ۱۶۰ شهر را فراگرفت و بخش مهمی از ترانسپورت را فلج کرد، نهایتاً جمهوری اسلامی و کارفرمایان را وادار به عقب نشینی کرد. این اعتصاب یکی از مهمترین اعتصابات قدرتمند کارگری در چند دهه گذشته و مهمترین قدرتمندترین اعتصاب در بخش ترانسپورت در تاریخ جمهوری اسلامی است. سراسری بودن اعتصاب، اتحاد بالای رانندگان، حمایت بخشهای دیگری از کارگران، فرهنگیان، پرستاران و مردم مبارز در ایران همراه با حمایت اتحادیه و نهادهای بزرگ کارگری در سراسر جهان، به این اعتصاب جایگاه مهمی داد و سد سانسور رسانه های جمهوری اسلامی را شکست.

کارفرمایان و حکومتشان علیرغم تهدیدهای هر روزه و بسیج عوامل اطلاعاتی و نیروهای انتظامی، تهدید به اخراج و تلاش برای بسیج جایگزینی آنها با رانندگانی از سپاه، نیروهای انتظامی و تلاش برای به میدان آوردن تعدادی اعتصاب شکن قادر به شکستن اعتصاب نشدند. آنها نه تنها موفق نشدند مشکل حمل و نقل را حل کنند، بعلاوه در مقابل اتحاد و ایستادگی رانندگان و خطر کشاندن بخشهای دیگر جامعه به تجمعات حمایتی، وادار به عقب نشینی شدند.

رانندگان با این اعتصاب به بخشی از مطالبات خود رسیدند، خود را موفق میدانند، نتیجه اتحاد و ایستادگی خود را دیده اند، امیدوار شده اند و احساس قدرت میکنند. طبق گفته خود رانندگان اعتصابی، "مشکل بیمه ها را حل کردند، رانندگان جدید را مانند رانندگان قدیمی شامل همان شرایط بیمه کردند، ۳ نرخی کردن گازوئیل حذف و قیمت آن به روال سابق برگشت و مشکلاتی که در باربری داشتند رفع گردید". اما و مهمتر از این برای اولین بار به اعتصاب متحدانه ای دست زدند که سراسر ایران را فرا گرفت و آوازه آن مرزها را زیر پا گذاشته و حمایت جهانی کسب کرد.

اما مستقل از موفقیتهایی که رانندگان بر اساس گفته های خودشان کسب کرده اند و مستقل از اهمیت این اتحاد مهم و سراسری که بی تردید در سیر مبارزات طبقه کارگر در این جامعه و خصوصاً بخش ترانسپورت ماندگار است، در طول اعتصاب و تا هم اکنون موج حملات به رانندگان، فعالین و سخنگویان آنها و حتی حامیان آنها ادامه دارد. بر اساس گزارش رانندگان از شهرهای مختلف، تا کنون دهها نفر دستگیر و در زندانهای جمهوری اسلامی زیر فشارند. وزارت اطلاعات با دستگیری تعداد زیادی از رانندگان معترض و موثر در اعتصاب، میکوشند نه تنها سطح شکست خود و پیروزی رانندگان را کم رنگ کنند که بعلاوه صف آنها را از رهبران و فعالین هوشیار پاکسازی و زمینه را برای تعرضات بعدی آماده کند. سیاستی که در هفت تپه، فولاد، نفت و پتروشیمی ها در پیش گرفتند، با اخراج و زندان و پرونده سازی برای آنها کوشیدند اتحاد کارگران را را در هم شکنند و با هوشیاری کارگران این توطئه ها غالباً شکست خوردند. رانندگان در جواب به این تعرض در بسیاری از شهرها با تجمعات خود، با طومار نویسی و اشکال دیگر اعتراضی خواهان آزادی فوری همکاران خود شده اند.

بی تردید جدال رانندگان با کارفرمایان و دولتشان پایان نیافته است. جدال و کشمکش طبقه کارگر برای رفاه و آزادی و حق زندگی ای انسانی تا زمانی که سیستم حاکم بر استثمار و بردگی طبقه کارگر میچرخد، ادامه دارد. در این جدال حفاظت از فعالین کارگری، حفاظت از رهبران و سخنگویان کارگران يك پدیده جدی است، امری که از چشم رانندگان و از چشم هیچ بخشی از طبقه کارگر مخفی نیست.

حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن تبریک به همه رانندگان و حامیان آنها برای پیروزی ای که کسب کردند، آنها را به اعتراض همه جانبه برای آزادی همه رانندگان دستگیر شد، فرامیخواند. نباید اجازه داد حتی يك نفر از رانندگان یا حامیان آنها، به جرم اعتراض به بی حقوقی، به جرم اعتصاب و یا حمایت از آن در زندان بماند. آزادی دستگیر شدگان و عقب راندن دستگاه سرکوب در تعرض به کارگران آگاه و رهبران و سخنگویان طبقه کارگر، مهمترین پدیده در پیروزی اعتراضات کارگری و تضمین اتحاد طبقه کارگر است.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۷ خرداد ۱۴۰۴ - ۷ چوئن ۲۰۲۵

باید جلو اعدام را گرفت!

روز چهارشنبه ۲۱ خرداد ماه مجاهد کورکور، معترض زندانی اهل ایذه و از یازداشتشدگان خیزش سراسری ۱۴۰۱ با حکم قضات جمهوری اسلامی اعدام شد. مجاهد کورکور به اتهام قتل کیان پورفلک در اعتراضات ۱۴۰۱ بازداشت شد. خانواده کیان بارها شهادت دادند که او بی گناه است و قاتل مستقیم کیان را که یک افسر نیروی انتظامی است شناسایی کرده و از او شکایت هم به عمل آوردند. اما بر کسی پوشیده نیست که اعدام در جمهوری اسلامی اهداف پلید خود را دارد و آن ایجاد ترس و رعب در جامعه و نشان دادن چهره کریه و انتقامجویانه و هراس انگیز علیه مردم است.

اعدام در جمهوری اسلامی فقط کیفر قتل نیست، سازمان و تشکل و حزب مخالف درست کنی، به مذاهب و دین شان شک کنی، برای عقاید کمونیستی مبارزه کنی... در جمهوری اسلامی با قتل و اعدام پاسخ داده می شود. بطرز پیشرفته و آشکاری مردم را سر جای شان مینشانند، به تمکین به قوانین و مقررات ضد انسانی وادار می کنند، ارعاب می کنند تا حکومت کنند.

مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف ترین شکل قتل عمد است. چرا که نهادی به نام دولت با اعلام قبلی و از قول جامعه و حق بجانب و در نهایت بیشر می تصمیم به کشتن کسی میگیرد و زمان و مکانش را هم تعیین می کند. کشتن انسان، از ابتدای جامعه دارای حاکمیت، یک رکن به تسلیم کشیدن مردم بوده و هنوز هم هست. بعلاوه جمهوری اسلامی مثل همه حکومت های استبدادی مشروعیت ندارد. دستگاه قضایی در جمهوری اسلامی بطریق اولی تھی از صلاحیت و شرافت قضاوت است. این دستگاه خود جزئی از ماشین سرکوب و ارعاب است. ماشینی که روزمره حکم اعدام تولید می کند.

بنا به آمار در یک سال هر ۶ روز یک نفر اعدام شده است. در این مدت دهها مورد اعدام در ایران اتفاق افتاده است، روز سه شنبه ۲۰ خرداد، قوه قضائیه اعلام کرد ۹ نفر را به جرم عضویت در داعش اعدام کرده است بدون ذکر زمان و مکان و دادگاهی و حق وکالت و دفاعی. دستگاه قضایی و بازجوها و قضات و دادستان هایش ماشین انتقام از مردم از زمان دستگیری تا لحظه ای که چشم قربانی را می بندند و طناب را به گردن او می اندازند، هستند. قضات این دستگاه از جنایتکارترین، آدم کش ترین، عقب مانده ترین و متحجر ترین عناصر تبهکار اند. این ها برای صدور حکم قصاص و قتل و قطع دست و غیره نیازی به شعور و معرفت و قانون و مقررات ندارند. این ها مشابه همان آتش به اختیاراتی هستند که در خیابان ها به مردم شلیک می کنند. لغو حکم اعدام و اعلام این که جان انسان ارزش دارد، اولین گام در مبارزه با فرهنگ آدمکشی در جامعه است.

جنبش برای لغو اعدام بخشی از جنبش آزادیخواهی و انساندوستی و برابری طلبی جامعه است. جنبشی برای گرفتن ابزار رعب و وحشت با گرفتن جان آدم توسط نظامی است که بهیچوجه صلاحیت و مشروعیت اداره جامعه انسانی فارغ از کشتار را ندارد. جمهوری اسلامی نظام کشتن آرزوهای مردم، کشتن زندگی تا حد گرفتن جان و حق حیات مردم است. جنبش لغو اعدام به اندازه ی دیگر جنبش های طبقاتی و اجتماعی چون جنبش آزادی زن، جنبش طبقه کارگر علیه استثمار و بیحقوقی و خیزش توده های عاصی از فقر و فلاکت و تباهی جامعه، اهمیت حیاتی دارد. باید دست ها را به هم داده و یک موج اعتراض انسانی برای لغو اعدام راه انداخت. باید جلو اعدام را بعنوان عملی شنیع عمدی و قتل نفس و جنایت علنی و آشکار را گرفت!

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۲ خرداد ۱۴۰۴ - ۱۲ ژوئن ۲۰۲۵

در سایه یک استاندار ناسیونالیست کرد و اهل سنت

مصطفی اسدیپور

نریمان عبدی صاحب قلم ستون اقتصادی سایت "کورد پرس" در بررسی نقادانه خود در بررسی چالش های توسعه کردستان مینویسد: "بی گمان برنامه توسعه کردستان؛ تکه ای از پازل بزرگ توسعه کشور است و از گذشته با عدم توجه به این استان از سوی مسئولین کشوری و استانی مواجه شده و موجبات ایجاد چنین چالش هایی برای توسعه فراهم شده است؛ اما سوال اساسی اینجاست که دولت کنونی کردستان چگونه می تواند بر چنین چالش هایی غلبه نماید، دولتی که نماینده ارشد آن کرد و اهل سنت و از خون و پوست این ملت است چگونه باید از سد این موانع بگذرد؟" (نریمان عبدی صاحب قلم ستون اقتصادی سایت کورد پرس؛ "دیگر نباید خفت"، ۱۷ فروردین ۱۴۰۴)

محض سرگرمی کنجکاوانه هم که شده سر زدن به صفحه اینترنیتی استانداری کردستان خالی از لطف نیست. استانداری استانی که در صدر شاخص های فلاکت در ایران، جولانگاه تبعیض و فاقد بنیادهای نیازهای پایه ای یک زندگی بدیهی برای یک شهر چند صد هزار نفره است؛ یک سر و گردن بالاتر از دولت مرکزی و تمامی مجلس ایران در تک و تاب "توسعه" خود را به رخ میکشد. چهل روز پیش انتقادات پر سر و صدای سه نماینده از استانهای کرد نشین، پای وزیر صنایع و معادن را یک راست به سندانج کشید؛ آمدند تا حضورا استاندار و همراهان را در توجه ویژه دولت متبوع قانع کنند. جناب وزیر، بیشتر از ورق زدن برنامه های سالها روی هم تلنبار شده دولت پس از دولت مختص به توسعه اقتصادی مناطق کردستان چیزی برای عرضه نداشت. باضافه اینکه همه طرحهای توسعه استانداری سندانج، تا زمان تداوم تحریم ها، کماکان نقش بر آب خواهد بود.

روایت "توسعه" در استانداری به همین جا ختم نمیشود. یک هفته پیش تر در یک رویداد بی سابقه، سفیر کره جنوبی همراه با خانواده در سندانج میهمان دفتر دائم اقتصادی و بازرگانی استانداری بود. هدف این ملاقات آشنایی نمایندگی مستقیم کره جنوبی از نزدیک با زمینه های مساعد سرمایه گذاری در کردستان عنوان شد. هفته قبل تر، با اتمام و دخالت مستقیم نماینده ولایت فقیه در سندانج و کنسول جمهوری اسلامی در سلیمانیه نشست هفت استاندار مرز مشترک ایران و اقلیم حول برنامه های مشترک اقتصادی؛ بازدید هیئت اقتصادی دولت ژاپن و نشست با استانداری کردستان، بازدید از نمایشگاه صنعتی حول فرآورده های زرد در قطر و خواهر خواندگی سندانج با شهر رستوف روسیه هنگام بازدید هیئت رستوف از روسیه ... را نمیتوان از مرور این مجموعه خبری از قلم انداخت.

نریمان عبدی از "دولت کنونی کردستان" نام میبرد. این شاید بخاطر تقدیر از کارنامه شخص استاندار باشد، اما در واقع امر نمیتوان از "دولت" ناسیونالیسم کرد در زمینه های مختلف غافل ماند. این ناسیونالیسم دولتی است و به همین دلیل بیشتر از هر نمونه دیگر ناسیونالیستی است، بدون تکلف و تعارف عمیقاً طبقاتی و بورژوازی و درست به همان درجه ارتجاعی است.

اولاً، پروژه "توسعه اقتصادی کردستان" یک پروژه سیاسی سرگرم کننده و ارزان برای سرداندن توده کارگر و زحمتکش کردستان است. جمهوری اسلامی در تأمین ساده ترین نیازها و موسسات و خدمات اجتماعی وامانده است و در تداوم این وضعیت ناسیونالیسم کرد را برای زنده کردن فضای انتظار بخدمت گرفته شده است. سازش و کرنش تاریخی جریان ناسیونالیستی کرد در مقابل نازل ترین وعده های توخالی گنجینه حاضر و آماده ناسیونالیستی را در اختیار دولت مرکزی قرار داده است.

ثانیاً، تا آنجا که به جمهوری اسلامی مربوط باشد "توسعه اقتصادی" در حکم عینک دودی برای چشم اسفندپار به اندازه کافی هشدار دهنده است که اجازه ندهد بعد از دهها سال لشکر کشی و سرکوب و تبعیض سازمان یافته حکومت مرکزی، حتی ساده لوح ترین همشهری سندانج را به بازی بگیرد. مشکل ناسیونالیسم هر چه بوده، ساده لوحی نیست. دهها سال است شهر سندانج و شهر های این استان از تاسیسات آب آشامیدنی، بیمارستان، جاده آسفالت و

مدرسه محروم مانده اند، آیا برای این اقدامات هنوز باید منتظر توسعه کذایی و افزایش اشتیاق سرمایه های کره جنوبی پس از سفر تفریحی ایشان و عیال در تعطیلات مجانی در هتل شادی سندانج ماند؟!

تا آنجا که به ناسیونالیست نو "دولت کردستان" مربوط است، هدف و وظیفه اصلی سر و سامان دادن به طبقه بورژوا و محکم کردن پایه های طبقه کارگر فرودست و کم توقع است. این کاری است که تداوم حکومت بورژوازی در کردستان به آن گره خورده است. این پیش شرط رسیدن این غافل به نان و نوا است و اسم سیاسی آن "خودمختاری" است. در عرض کمتر از یکسال پس از جلوس استانداری فعلی، شهر سندانج به دو "نیم کره" بالا و پایین شهر، از کوهپایه های زیبای آبپدر سکونتگاه مقامات و بازرگانان و کارفرمایان ثروتمند از یک طرف و پایین شهر متشکل از هلال فقر نشین نایس و بقیه از طرف دیگر تقسیم شده است. مطلقاً هیچ عرصه ای از شرایط کار و زندگی مردم زحمتکش جایی در ردیف خدمات استانداری به شبکه کارفرمایان را بخود اختصاص نمیدهد.

ثالثاً، هسته اصلی و حقیقی "توسعه اقتصادی" به همان اندازه که ناسیونالیستی و کردی، همانقدر چندان آور که هر روز میگذرد، با روشنی هر چه آشکارتر خود را به نمایش میگذارد. ناسیونالیسم در تاریخ دوپست ساله خود جریان ارتجاعی زیادی را در حصار سیاستهای انحصاری حراج بهره کشی از نیروی کار "مردم خود" دیده است. اما صحنه و بده بستانهای "توسعه کردستان" دیگر نوبت است. توسعه اقتصادی ناسیونالیستی کردستان بازار بی شرمانه برده داری در خیابانی های شنیع عرضه نیروی کار کارگر محروم و بی حقوق "کرد" در خاورمیانه را در سر میپروراند. همزمان همان استانداری در مقابل چند اجتماع اعتراضی علیه قحطی و گرانی نان به ستوه آمده و به روی ارباب رجوع تعطیل گردید.

خواننده این سطور از فرط مازاد هیجان سایندهای خبری کردستان در حیرت میماند که چگونه یک مشت دلال خون و عرق کارگر در عمارت استانداری سفره چرب از معادن و بیابانها و کوهها در کنار جدول هزاران هزار نیروی کار آماده بکار تحصیل کرده را زیر بغل زده و با نیش های تا بناگوش باز اعلام میدارند: "جمهوری اسلامی ایران بسته های حمایتی جامع برای حمایت از سرمایه گذاری خارجی تدوین کرده که تمام موارد مربوط به حراست از امنیت سرمایه و منافع سرمایه گذار را در بر میگیرد و همه دغدغه های آنها را حل کرده است." (رئیس اتاق بازرگانی سندانج، سایت روزان پرس، هشتم خرداد ۱۴۰۴)

جا دارد پرسید آیا واقعا ضروری بود پای قانون کار جمهوری اسلامی و گروه ضربت علیه اعتصابات را به میان کشید؟ چرا هیچ کجا نشانی از دغدغه کارگران دیده نمیشود؟ و میسریم خجالت نکشیدید زمانی که حتی یک کارگر تا چه رسد یک نماینده از تشکلهای فرمایشی آینده آزاد و خلقی - دمکراکتیک را در دکوراسیون ویتترین توسعه همکاری اقتصادی کذایی جا بدهید؟

دست آخر و مهمتر از هر چیز، طبقه کارگر در کردستان در مقابله با تهاجم جمهوری اسلامی تا اینجا با تکیه به مبارزه متحدانه خود، با پرچم سوسیالیستی شکل ها و اول مه های خود درسهای توسعه را فوت آب است. توحش کابینالیستی که معیشت توده کارگر را به کار مزدی، گره بزند، اینهمه منت لازم ندارد. اگر بهر دلیل اجبار تن دادن به استثمار پیش آید، دیگر چه نیازی به دلال و کارچاق کن و کدخدای مفت خور است؟

حکمتیست پیونید
برای آزادی و برابری به حزب

پشت و روی یک سکه از حمله کور وحشی ناسیونالیستی

شکار پناهندگان در تهران و درس آنجلس

مصطفی اسدپور

صفحه "اجتماعی" خبرگزاری الف در اینترنت، با چاپ یک عکس از چند پناهنده افغانی در حین اخراج از ایران و یک فیلم از صحنه تکان دهنده خشونت پلیس به پناه جویان مکزیک به موضوع داغ پناهنده‌گی پرداخته است. این مقایسه وارد نیست، صحنه‌ها واقعی اند. اما همه حقیقت پشت رویدادها را نشان نمیدهند. بهانه‌ها، دروغها و شانتاژها، پایمال حقوق بیدیهی انسانها پشت و روی یک سکه، درست به یک اندازه نفرت انگیزند. در پی تفاوت باید به جای خالی حقایق شرم آور ناسیونالیستی کور خیابانهای تهران، در تصاویری که انتشار نمی یابند، در کیس دستگیریهای آرام؛ همزمان در کیس تماشای خاموش رهگذران خیره شد.

رویدادهای داغ خیابانهای لس آنجلس و در خیابانهای تهران، یکی در تعقیب و شکار کارگران مهاجر مکزیک و آن دیگری در دستگیری و اخراج کارگران مهاجر افغانستانی، بسیار دور از هم، اما اساسا شباهت بسیار و خیره کننده ای را حمل میکنند.

عملیات گسترده امنیتی شکار دو میلیون پناهنده را از آمریکا و از ایران هدف قرار داده است. دونالد ترامپ پاکسازی آمریکا و شهر لس آنجلس از "تروریستهای مکزیک" را در دستورگذاشته است و وزارت کشور جمهوری اسلامی "به منظور حفظ امنیت شهروندان"، بخش وسیعی از شهر تهران را به قرق ماموران مسلح درآورده است.

ادعا میشود "اتباع بیگانه" و "غیر مجاز" با سوء استفاده از سهل انگاری ماموران، همزمان با بهره گیری از خدمات سخاوتمندانه میزبان به گسترش جرایم دامن زده؛ مشاغل را در کنترل خود گرفته و موجب ناراضی و ترس و نا امنی هستند.

منابع پلیس آمریکا و ایران، هر یک بنوبه خود مدعی حضور سه تا پنج میلیون اتباع "بی هویت" و ناشناخته در کشور اند و آگاهانه به ترس بی پایه و اساس و شایعه پراکنی دامن میزنند درحالیکه بسادگی به محل تجمع، محلات حاشیه ای سکونت و اطلاعات مربوط به بیغوله های کار این پناهندگان از اشراف و کنترل کافی و کامل برخوردارند. بر عکس، آنچه جرم جنایی است حملات نوبتی دستجات "آتش به اختیار" نیروهای است که هر از چند گاه قلاده آنها به جان و مال و حرمت این مردم صرفا به جرم قیافه وسر و روی آنها رها میگردد. مکزیک و افغانی برکه هویت محرز آنها در دست کارفرما هنگام درندشت بیگاری و پرداخت دلخواهی دستمزد آنها و بی پناهی مجوز کف دست پلیس در هر رفتار و هر عقده بر سر و صورت این مردمان غریبه را تشکیل میدهد. چرا باید مامور پلیس در تهران در شکنجه دو افغانی به اتهام دلخواه و دیمی را به دادگاه کشید در حالیکه نامه مشتریان صفحه حوادث رسانه ها همچنان حکایت از "پشتیبانی گرم هموطنان از پلیس هوشیار وطنی" حتی پس از هویت محرز ایرانی دو متهم واقعی دارد؟

همه میگویند، هر جا و در کوچکترین جای پا از وجدان آگاه، سیاست کاخ سفید و بخصوص از زبان شخص رئیس جمهور آمریکا دال بر یک سیاست وحشی و دال بر میداننداری دروغ و نفرت و عشق به باطوم و چماق در ذهن بیمار پشت این فرامین محکوم شمرده میشود، سرزنش میگردد و صدای پیگیری عدالت و اعاده حیثیت و جبران هرگونه خسارات به قربانیان از هر گوشه جهان بلند است. خشونت و توحش علیه پناهندگان افغانی در ایران و امروز در پروژه شکار دو میلیون آنها، دست کمی از مورد آمریکا و لس آنجلس ندارد، اما دلیل سر و صدای کمتر در حول حوش آن در جای دیگر باید جستجو شود. "کلاه" وجدان و حقیقت و هر نشانی از همبستگی انسانی هنوز در کیس ناسیونالیسم کور ایرانی چند فرسخ پس معرکه است.

آنچه در کیس جمهوری اسلامی در ایران پس از پرونده مالا مال از سالها رسوایی و اجحاف علیه مهاجرین افغانی هنوز دست نخورده باقی است و باید در تصفیه حساب با عفونت چرکین ناسیونالیسم کور ایرانی برجسته شود؛ همان حقی است که یک پناهنده مکزیک در دفاع فعال و در مقاومت در مقابل خشونت و سرکوب پلیس آمریکا از خود نشان میدهد. این حق بجانبی پر شکوه و غرور آفرین مستقیما از شهروند آمریکایی خشمگین از نژادپرستی و دروغپردازی احمقانه رئیس کاخ سفید ناشی میشود که در دفاع و پافشاری بر سر شعور و آگاهی انسانی خود در حلقه محاصره ضرب و شتم گارد ساحلی اسب سوار، در دفاع از مکزیک هرگز ندیده و نشناخته، هر خطری را بجان میخرد.

دفاع فعال از زحمتکشان افغانی دفاع از کرامت و همبستگی صفوف خود طبقه کارگر در ایران است، نه فقط برای تاکید بر احترام و نفس حقوق شایسته انسانی یک هم سرنوشت متولد کابل، بلکه دقیقا بر علیه کارفرمای سودجو، بر علیه مصوبه اداره بیمه و وزارت کار است تا هرگز اجازه ندهیم هیچ کارگر در ایران را با هر تبار و هر قیافه، به سادگی از کارخانه، از اتاق اجاره ای، از روی تخت بیمارستان و از صف نان یا اتوبوس بیرون بیاندازند؛ تا هرگونه خیال تعرض و دست درازی به یک اعتصاب کارگری و تجمع حق طلبانه را از مخیله دادستان کله خر بیرون کند؛ تا کسی حمله به تجمع دانشجویان آزادیخواه را با عقل سلیم مقرون به صرفه نبیند.

۱۲ ژوئن ۲۰۲۵

زرادخانه فرهنگی و اخلاقی بورژوازی علیه آزادی و رهایی انسان عظیم و خیره کننده است. بخشی از این ابزارها از اعصار کهن به ارث رسیده اند، اما مطابق نیاز جامعه بورژوایی نوسازی و بازسازی شده اند.

ادیان و مذاهب رنگارنگ، عواطف و تعصبات اخلاقی جاهلانه، قوم پرستی، نژادپرستی، مردسالاری، همه و همه حربه های فکری و فرهنگی طبقات حاکمه در طول تاریخ برای خفه کردن و سربزیر نگاهداشتن توده کارکن جامعه بوده اند. همه اینها در اشکال نوین و ظرفیتهای تازه، در عصر ما در خدمت مصون داشتن مالکیت و حاکمیت بورژوایی از تهدید آگاهی و تعقل و نقد طبقه کارگر و مردم تحت استثمار قرار دارند.

برنامه یک دنیای بهتر

آمریکا در بحران

آسوتوحی

است. کاهش بودجه خدمات درمانی و آموزشی، بهداشت و بی‌توجهی به بحران مسکن و دستمزدهای پایین، زمینه‌ی طغیان اجتماعی را بیش از پیش فراهم کرده است.

وعده‌های توخالی برای بازگرداندن "شغل‌های آمریکایی" چیزی جز نمایشی تبلیغاتی نبودند و در عمل، همان سیاست‌های جهانی‌سازی به سود شرکت‌های بزرگ اینبار با توافق‌های تجاری جدید و گاه تهاجمی به تقویت انحصارات و تمرکز اقتصادی ادامه یافتند.

در بعد سیاسی و اجتماعی، یکی از وعده‌های ترامپ اخراج سالانه یک میلیون مهاجر "غیرقانونی" بود. پروپاگاندای دست راستی و ضد مهاجرین به بهانه حذف عامل جرم و جنایت و بازگرداندن "شغل آمریکایی" به کارگر آمریکایی قرار بود زمینه ساز این تعرض دست راستی به میلیون‌ها نفر از نیروی کار در آمریکا و دامن زدن به نفرت نژادی و ملی میان کارگر آمریکایی با کارگر مکزیکی، برزیلی، بولیویایی و ... باشد. بخش اعظم مردم آمریکا اما روی واقعی این سکه را می‌بینند، پروپاگاند و سیاست مهاجرت سنتز دولت کنونی آمریکا نه بر پایه‌ی جرم، بلکه بر سیاست نژادپرستانه عمیق و عریان سوار شده است. سیاست‌های مهاجرتی که با شعار "آمریکا اول" توجیه می‌شود، در دنیای واقعی و حقیقت چیزی نیست جز سرکوب مهاجران، جداسازی کودکان از خانواده‌ها، اردوگاه‌های بازداشت، و گسترش ترس و نفرت است. این سیاست‌ها نه تنها پایه ای ترین حقوق انسانی را پامال کردند، بلکه به گونه‌ای حساب شده، تضادهای اجتماعی را به اتیکت قومیت و نژادپرستی گره زدند تا به اصطلاح توجه مردم از بحران اصلی یعنی سلطه‌ی سرمایه و تضاد طبقاتی منحرف شود. اگرچه ترامپ ممکن است تنها یک چهره‌ی گذرا در ساختار سیاسی آمریکا باشد، اما نیروهایی که او نمایندگی می‌کند، در بورژوازی آمریکا ریشه‌دارد. ناسیونالیسم و نژادپرستی سنتا راه حل بخشی از بورژوازی برای فرار از بحرانها است.

علیرغم تلاش دولت ترامپ و رسانه‌های طرفدار او برای تحریف افکار عمومی، اتفاقات اخیر لس آنجلس و کالیفرنیا ثابت کرد که هرچه حاکمیت آمریکا برای حفته دروغ خرج کرده بود بر باد فنا رفت! در ۶ ژوئن و در ادامه اجرایی کردن عملیات پلیس مهاجرت (ICE) در چند منطقه لس آنجلس و برخی محلات کارگری حدود ۱۱۸ نفر را بازداشت کردند و هر نوع مخالفت مردم را سریعاً و با خشونت کامل پاسخ دادند که در ادامه درگیری‌ها به محلات دیگر شهر و در اعتراض مردم به اخراج مهاجران کارگر و خصوصاً بازداشت بویید هویرتا، رهبر اتحادیه این اتحادیه بین المللی کارکنان خدماتی (SEIU)، که به‌عنوان یک اقدام ضد کارگری نیز دیده شد، اعتراضات عمومی تری از طرف مردم شکل گرفت.

اگرچه ترامپ فرمان داده بود که بزرگترین عملیات اخراج "مهاجران غیرقانونی" در تاریخ آمریکا اجرا شود اما طی یک روز دولت مرکزی آمریکا با اعتراضات وسیعی از طرف مردم روبرو شده که در دهه‌های اخیر آن بیسابقه بود. دولت ترامپ با هدف تشدید این بحران و کج کردن سرها از شکست سیاست‌های اقتصادی و فشار مضاعف معیشتی به افشار پائینی مردم به سوی "شورش مهاجرین غیرقانونی" به گسیل گارد ملی و تفنگداران دریایی بدون موافقت فرماندار کالیفرنیا برای سرکوب اعتراضات مردم لس‌آنجلس و کنتانامو دست زد. با این گسیل نیرو خیابان‌های شهر به صحنه خشونت و شلیک و تعرض تبدیل شد. هدف دهن دریدگی ترامپ علیه مهاجرین، جنایی کردن مهاجر بودن، به تحرک در آوردن جنبش نژادپرستان سفید در آمریکا است.

اگرچه این حماقت ترامپ با مخالفت دولت‌های محلی مواجه شد و در رسانه‌ها منعکس شدند و آنرا بعنوان تمرکزگرایی خطرناک دولت فدرال و تهدید علیه اختیارات ایالاتی اعلام کردند، بلکه بحران کنونی که گسیل گارد ملی و نیروی دریای آمریکا را نه برای جنگ با شعارهای قدیمی "شمن خارجی" و "دفاع از آمریکا" یا حتی به بهانه "مبارزه با مهاجرت غیرقانونی" بلکه برای سرکوب مردم آمریکا، نه فقط بحران را عمیقتر که دولت ترامپ را با موج وسیعتری از اعتراضات روبرو کرده است. بحرانی که بالاخصه شکاف‌هایی جدی در درون طبقه‌ی حاکم، درباره شیوه‌ی مدیریت بحران سیاسی و اقتصادی کنونی آمریکا و حتی شیوه برخورد به پدیده سرکوب را بوجود آورده است.

سیاستی که ترامپ در سیاست انتخاباتی اش یعنی جنایی کردن زندگی مهاجران به عنوان "تهدید و عامل رکود اقتصادی آمریکا" طراحی کرده بود، در سطح پراتیک و بر بطن بحرانهای درونی آمریکا به بحران‌ها دیگری دامن زده و به موجی از خشم و تنفر عمومی مردم از سیاست دولت مرکزی تبدیل شده است. در همین چند روز مبارزه یکبارچه کارگری و مردمی و مهاجران را با هم جلوی صحنه جامعه آمریکا آورد.

وقتی بزرگترین قدرت اقتصادی جهان نه از بیرون، بلکه از درون چنین زیر پای خود را سست می‌بیند نه از حماقت یک شخصیت سیاسی مثل ترامپ بلکه ناشی از شکاف‌هایی که سال‌ها سرمایه‌داری نولیبرال در قلب جامعه ایجاد کرده است. امروز، طبقه‌ی کارگر، مهاجران، اقلیت‌ها و میلیون‌ها انسان رنج‌دیده‌ی آمریکا با پوست و گوشت خود حس می‌کنند که دیگر در این نظام جایی برای آنان نیست و آن‌گاه که صدایشان را بلند می‌کنند، با تنگ، گاز اشک‌آور و گارد ملی و حکومت نظامی در این "مهد دمکراسی جهان" پاسخ می‌گیرند. وقتی کارگران، دانشجویان، مهاجران و مردم معترض به خیابان آمدند تا بگویند دیگر بس است، ترامپ گارد ملی و ارتش را برای سرکوب شان بسیج کرد، گویی دشمنی خارجی به آمریکا حمله کرده! اما دشمن مردم آمریکا نه بیرون از کشور، که در کاخ سفید، در پنتاگون و در اتاق‌های جلسات کمپانی‌های بزرگ نشسته اند.

آینده‌ی آمریکا، نیز نمی‌تواند سرانجامی بهتر از کشور های کوچکتر از خودش داشته باشد، امروز شاهد هستیم که هرچه عمق بحرانهای اقتصادی و فلج شدن سیستم کاپیتالیستی، از مدل رشد اقتصادی تا ساختار سیاسی آن، برای مردم جهان عیان میشود، حکام دنیا حتی تظاهر به دموکراسی را نیز در آشکارترین شکل ممکن کنار می‌زنند.

اما رسالت تعیین کننده تاریخ پیش روی بشریت بار دیگر بر دوش نیروهای سوسیالیستی، اتحادیه‌های کارگری، و جنبش‌های عدالت‌خواه سنگینی میکند که باید در چنین لحظه‌های تاریخی، زبان گویای رنج مردم و بدیل سازمان یابی در برابر این نظم پوسیده باشند.

واقعیت این است مردم دنیا، طبقه کارگر، اتحادیه‌ها، گروه‌های مهاجر، دانشجویان و مردم حاشیه‌نشین یا شاید باید گفت ما محکومین دنیا در برابر حاکمین از تهران تا واشینگتن دو راه بیشتر در پیش‌روی خود نداریم: یا در برابر چکمه‌های پلیس و گاز اشک‌آور و گارد ضد مردمی زانو بزنیم، یا بایستیم و متحد شویم و زیر یک پرچم گرد آییم: پرچم همبستگی طبقاتی و رادیکالیسم سوسیالیستی!

علیرغم بیست ماه تلاش مشترک اسرائیل و دول غربی در جنایی کردن دفاع از مردم فلسطین، بیست ماه تلاش برای ممنوع کردن اعتراض به جنایت اسرائیل و دول غربی علیه بشریت، بیست ماه سانسور و تحریف حقایق این توحش لجام گسیخته، امروز دیگر هیچ برنامه هنری، ورزشی، علمی، اجتماعی و سیاسی نیست که مدافعین مردم فلسطین آنرا تسخیر نکرده باشند. فاشیستهای اسرائیل و همدستان شان در سرتاسر جهان در محاصره لشکر بشریت متمدن، انساندوست و آزادیخواه اند! بشریتی که نه فقط مهر عدم مشروعیت به کل ساختار سیاسی جهان زده که مصمم است آنرا زیور و کند.

خامنه ای: "ما ماندهیم چون حکومت ما دینی است!"

مظفر محمدی

خامنه ای در آخرین اظهاراتش گفته است که ما حکومت دینی هستیم و به همین دلیل مانده ایم. این ادعا بیش از این که به واقعیت نزدیک باشد، اوهام و تراوش یک ذهن بیمار است.

در نزدیک به نیم قرن حکومت دین و اسلام سیاسی در ایران، تلاش های سخیفی بعمل آمده تا خرافات مذهبی مثل سمی در رگ و پی جامعه تزریق شود. این سموم از کودکستان تا آخرین سال های دبیرستان و حتی در دانشگاه ها، پخش و تکثیر و تبلیغ می شود. فرهنگ و اخلاقیات ارتجاع دین، سموم کشنده ی خود را در ادبیات و هنر و موسیقی و سینما و در زیارت امامان از مشهد تا قم و کربلا و نجف و مکه تا فالگیری و دعای جن پرانی ... گسترانده و پاشیده است.

دین بعنوان ایدئولوژی که همه چیز را به آخرت محول می کند، ایدئولوژی آخرالزمانی و اعتقاد به ماوراءالطبیعه و خرافه ی خداپرستی است که چند دهه است به کمک ابزارهای تبلیغی و شلاق و سرکوب تلاش شده است به جامعه حفته شود. ایدئولوژی که برای صاحبان قدرت و ثروت فقط یک ابزار و تظاهر به خداپرستی است. ایدئولوژی نظام سرمایه داری نه دین بلکه استثمار طبقه کارگر و تقدیس کار مزدی است.

چرا خامنه ای در چهل و هفتمین سال عمر نظام تباه کننده ی جامعه، مجددا دست به دامان دین شده است؟ در حالی که می بیند دین بطور واقعی و عملی و در کار و زندگی برای انسان آگاه قرن حاضر و بویژه نسل های پذیرای تمدن و مدرنیسم و زندگی ازاد و مرفه و شاد در این دنیا، پلید و تبهکار است و جایگاهی ندارد.

خامنه ای وقتی از حکومت دینی حرف می زند که عملاً نه با ابزار بی آبروی دین بلکه با رشوه و امتیازات اقتصادی و شغلی و غیره، ناآگاهترین عناصر را در نهادها و شبکه های فاسد مذهبی و جاسوسی و لمپن های به نام ارزشی علیه امنیت جامعه بویژه زنان و حراست کارخانه ها و ادارات و مدارس و ابزارهای نظامی سپاه و بسیج و جاسوس با شعار آتش به اختیار ... سازمان داده است. انسان هایی که شرافت شان را نه با وعده بهشت بلکه با شریک کردنشان در قدرت و بازگذاشتن دستشان در ناامن کردن جامعه و تجاوز به حقوق و کرامت انسانی اکثریت زحمتکشان زن و مرد، فروخته اند.

خامنه ای یک دروغگوی بیشترم است چرا که میداند علاوه بر صاحبان ثروت و قدرت، لمپن ترین ارزشی هایش هم هیچ پایبندی به دین ندارند. دین برای خودی های حاکمیت دینی خامنه ای یک تظاهر دروغین و یک ابزار کسب مقام و ثروت است.

دروغ بزرگ دیگر خامنه ای این است که میداند و میبیند اکثریت عظیم جامعه از دین و نظام دینی در همه ی عرصه ها مثل ترک مساجد و بی اعتنائی به نمایش های تهوع آور دینی شعبان و محرم و رمضان و سیرک خنده دار عزاداری عبور کرده است.

خامنه ای هم مثل خمینی اقتصاد را مال خر میداند. او گفته است رفاه مردم را بی دین می کند. البته پر بیراه نمیگوید. چرا که اگر انسان در فقر و تنگدستی و فلاکت و بیماری و تحقیر و توهین زندگی نکند و خود صاحب اختیار زندگی و نعمات و تولیدات ساخته ی دست خود باشد نیازی به فکر کردن به خرافه ی دنیای بعد از مرگ و بهشت موعود و جهنم خدایان دروغین ندارد. انسان آگاه و مرفه و شاد نیازی به ترسیدن از خدایان جهنمی ساخته ی ذهن

خرداد ۱۴۰۴ - ژوئن ۲۰۲۵

جنبش جهانی دفاع از مردم فلسطین امروز بیش از هر زمانی در سراسر جهان برای پایان این توحش فعال و قدرتمند است. جنبشی است مستقل از تمام قدرتهای ارتجاعی، از ایران و ترکیه تا عربستان و مصر و اردن و ... که از مصائب مردم فلسطین برای اهداف ارتجاعی خود سوءاستفاده میکنند و ریاکارانه سنگ دفاع از فلسطین را به سینه میزنند.

قدرت طبقه کارگر در شکل و تخریب اوست!



سایت رادیو: radioneena.com

کانال یوتیوب: youtube.com/@radioneena60

تلگرام: t.me/RadioNeenna

اینستاگرام: instagram.com/radioneena

فیسبوک: facebook.com/radioneena

تماس با حزب

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر گردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti1954@gmail.com

سردبیر کمیونیت: احمد مطلق

amotlagh28@gmail.com



صفحات حزب در میدیای اجتماعی

تلگرام: [@Hekmatistx](https://t.me/Hekmatistx)

اینستاگرام: instagram.com/hekmatist_official_line

فیسبوک: facebook.com/Hekmatist

سردبیر حکمتیست هفتگی آذر مدرسی

مردم امریکا علیه نژادپرستی و راسیسم دولتی

اعتراضات علیه سیاست اخراج مهاجرین و "خارجی ها" در آمریکا، علیه دستگیری، و از هم پاشیدن خانواده های مهاجرین در سراسر این کشور در بیش از ۳۵ شهر در بسیاری از ایالت های آمریکا، از نیویورک در غرب تا لس آنجلس در شرق، در چند روز اخیر ادامه داشته است. اخراج ها در دادگاه های صحرایی و عموماً بدون رعایت پروسه های حقوقی رایج برگزار شدند، که گاه به شکل آدم ربایی توسط نیروهای وزارت کشور و اداره اقامت اجرا شدند، خشم عمومی در کل این کشور را دامن زده است.

معترضین با برگزاری تظاهرات ها، سد بندی در مقابل دادگاه ها و اداره های دولتی، پناه دادن به مهاجرینی که در خطر اخراج اجباری قرار گرفته اند، به مقابله با این سیاست دست راستی دست زده و دولت ترامپ در مقابل، با گسیل گارد ملی و ارتش به بهانه حفظ امنیت به آنها حمله کرده است. اعتراضات توده ای و دستگیری ها همچنان ادامه دارد.

بعد از گذشت نزدیک به ۵۵ سال، که نیکسون، گارد ملی را برای شکستن اعتصاب کارگران پست اعزام کرد، این اولین باری است که گارد ملی برای انجام وظیفه توسط دولت مرکزی و علیرغم مخالفت دولت ایالتی کالیفرنیا، برای مقابله با اعتراضات شهروندان گسیل میشود. علاوه بر این، جامعه آمریکا بار دیگر شاهد گسیل نیروهای ارتشی است که به دستور رئیس جمهور، تحت عنوان "مقابله با شورش"، برای مقابله با مردم به خیابان های لس آنجلس آورده شده اند و دولت ترامپ همچنین تهدید کرده است که نیروهای ارتش را به دیگر ایالات نیز اعزام خواهد کرد.

با وجود این تهدیدات و علیرغم اعلام حکومت نظامی در بسته بندی "منوعیت رفت و آمد"، اما اعتراضات فروکش نکرده است و همچنان ادامه دارد. اعتراضاتی که مستقل از نتیجه آن در عقب راندن حمله دست راستی و راسیستی دولت ترامپ، تا همینجا درجه عمق انزجار مردم در امریکا از این توحش و افسارگسیختگی حکومت علیه مهاجرین و بی اعتباری ادعاهای "رهبری جهان آزاد" و مهد دموکراسی را بیش از هر دوره به نمایش گذاشته است.

در حالیکه بخش وسیعی از این اعتراضات تحت قوانین و فرمان های ریاست جمهوری توسط میدیا رسمی در این کشور مورد سانسور قرار گرفته اند، اخبار اعتراضات و فراخوان به وسعت منتشر شده و هر روز، در این یا آن شهر، تجمعات اعتراضی با حضور مردم آزادیخواه و بشر دوست برگزار می شود. شکایت از اعزام نیروهای نظامی توسط دولت مرکزی در دادگاه های ایالتی و فدرال در تعدادی از ایالت های آمریکا، نشانگر تشدید شکاف زیر فشار این اعتراضات و تحت فشار قرار گرفتن مقامات محلی است.

این اما تنها، شروع کار است. برخلاف ادعاهای حکومتی مبنی بر استقبال مردم از این سیاست، روشن بود پیشبرد سیاست رسمی ترامپ و دولتش در دستگیری و "جرم سازی" مهاجرت و "خارجی ستیزی"، که در همان تبلیغات انتخاباتی ترامپ بعنوان "نیاز به جلوگیری از توحش" عنوان میشد، آنهم در جامعه ای که خود را مهاجر می داند و سابقه ای طولانی در مقابله با "برده داری" و تبعیض را در توشه خود دارد، با مقابله ای وسیع و اجتماعی روبرو خواهد شد. اینبار ترامپ و دولتش با سد مردمی مواجه شده اند که حاضر نیستند دروغ بیشرمانه وجود مهاجرین به مثابه دلیل مشکلات گسترده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بپذیرد و علیه آن ایستادگی می کند. این نه اعتراضی صرف علیه تعرض به مهاجرین و "خارجی ها"، بلکه اعتراض به راسیسم و نژادپرستی در همه ابعاد اجتماعی است. اعتراضی که خود را در شعارهایی نظیر "نه به فاشیسم"، "نه به نام من"، "خانواده من آمریکایی و خارجی ندارد"، "کارگران ملیت ندارند" و "دفتر مقامات اقامت را در ایالت من را ببندید" و شعارهای متعدد در حمایت از مردم فلسطین و ... در میان خواسته های بسیاری از معترضان به وضوح نشان داده شده است.

تشکیلات خارج حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن اعلام همبستگی با خواست برچیده شدن این سیاست دست راستی و خارجی ستیزانه و مقابله با تبعیض و تقسیم بندی مردم بر اساس محل تولدشان، از همه ایرانیان در آمریکا به شرکت در این اعتراضات و پایان دادن به این حمله سازمان داده شده دولتی دعوت می کند.

حزب حکمتیست (خط رسمی) تشکیلات خارج

۱۱ ژوئن ۲۰۲۵